

چکیده‌ای از:

کتاب تعلیم و تربیت اسلامی

۴- عزت نفس

اکثر مکتب‌های اخلاقی دنیا معیار اخلاق را مبارزه با خودی یعنی خودخواهی و خودپرستی می‌دانند. و تنها در یکی دوسه تا از این مکاتب، توجه به پرورش خود است، مانند مکتب نیچه که معتقد است، ترحم بر ضعیف جایز نیست و انسان باید نفس پرست باشد.

در مکتب اخلاقی اسلام دو نوع خود مطرح است؛ ۱- آن خودی که باید آنرا شکست و خرد کرد، این خود همانست که به او نفس پرستی و نفع پرستی و شهوت پرستی گویند.

۲- خودی که باید آنرا پرورش داد و تربیت کرد و نباید آن را ضعیف یا منهدم کرد. زیرا با انهدام او ریشه اخلاق اسلامی بکلی قطع می‌شود، همین جا لازم به توضیح است که واقعا انسان دارای دو خود نیست بلکه به این معنا می‌گوییم دارای دو خود است که خودی واقعی و حقیقی دارد و خودی مجازی که آن خود مجازی، ناخود است؛ و مبارزه با نفس در واقع مبارزه خود با ناخود است.

متأسفانه در مکتب‌های عرفانی گاهی به اسم مبارزه با خودپرستی افراط‌هایی شده و آن خود قابل تربیت و رشد نیز مورد تهاجم قرار گرفته است.

عزت خواهی، شرافت خواهی و کرامت نفس خواهی، در عمق وجدان و فطرت بشر وجود دارد. اهتمام به این خودی وزنده کردن این خود با مبارزه کردن با آن خود، هر دو به سوی یک هدف است و بر عکس، کشتن این خود، اثر کشتن آن خود را هم از میان می‌برد. در روایات بر این نکته تأکید شده که انسان خود ذی قیمتی دارد که آنرا با هیچ چیز دیگر جز خواست خدا نباید

عوض کند.

در وسایل الشیعه با بی‌هست تحت عنوان کراهت ظلم، در باب اینکه انسان اختیار مال خود را دارد، اختیار شغل خود را دارد و حتی زنی را می‌تواند طلاق دهد. اما آبرویش را نه، نمی‌تواند بگوید اختیار آبروی خود را دارم، این از جمله اصول اخلاقی اسلامی است. یعنی حفظ شرافت و کرامت نفس.

قرآن به شدت این مسئله را مطرح می‌کند که عزت برای خدا و پیامبر و مؤمنین است و بس. هیچ مؤمنی حق به ذلت کشاندن خود را ندارد.

بر مبنای همین احساس عزت و شخصیت است که انسان مؤمن دامن خویش را به گناه نمی‌آلاید. هر کسی اگر به ذات خود مراجعه کند می‌بیند یک سلسله صفات با او متناسب است و جور درمی‌آید و یک سلسله صفات را دون شأن خود و پست می‌داند همان طور که اگر تابلوی نفیسی را در زباله بیندازد احساس می‌کند که جای این تابلو در زباله‌ها نیست، همان طور هم وقتی خودش را آلوده می‌بیند، احساس حقارت می‌کند.

انسان گناهکار، به شخصیت ملکوتی خود و عزت و حرمت و شرافت نفس اش، ضربه وارد کرده است. در روایت است که راستی عزت است برای انسان، یعنی راستی مبنای عزت قرار گرفته و دروغ گفتن عجز و ناتوانی است. آدم ناتوان دروغ می‌گوید اما آدم قوی دروغ نمی‌گوید. در روایات اسلامی مباحث دیگری هم از قبیل عزت نفس، نفاست نفس، قدرت و شرافت و کرامت نفس، علو، غیرت، مرورث، (حفظ شخصیت)، حریت و آزادی مطرح است و همه این موارد نوعی بازگشت به خود و توجه به خود است.

استعدادهای معنوی انسان

از نظر اسلامی آن چیزی که در انسان باید پرورش بیاید و تربیت بشود، چیست؟ انسان دارای جسم است و یک سلسله قوای جسمانی و روح و یک سلسله قوای روحانی، و در اسلام به هر دو جنبه توجه شده است. قبل از ورود در بحث استعدادها و انسانی با



معنوی، باید دانست که انسان دارای بعدی ویژه در خلقت، به نام فطرت شده است و فطرت استعداد‌های انسانی است که از جانب خدا در ضمیر انسان به ودیعه گذارده شده است. چنانکه حدیث نبوی بوجود آن دلالت می‌کند. «کل مولود یولد علی الفطرة» هر نوزادی که متولد می‌شود با فطرت یا به دنیا می‌گذارد».

تربیت به معنی پرورش استعدادهاست پس باید استعداد‌های انسانی را شناخت و برخورد اسلام را با استعداد‌های انسانی بررسی کرد به طور کلی روانشناسی چهار پنج استعداد را تا به حال شناسایی کرده است:

- ۱- استعداد عقلی (علمی) استعداد
- حقیقت‌جویی)
- ۲- استعداد اخلاقی (وجدان اخلاقی)
- ۳- استعداد دینی یا حس تقدیس و پرستش
- ۴- استعداد هنری و ذوقی و زیبایی
- ۵- استعداد خلاقیت و ابتکار

استعداد حقیقت‌جویی

غریزه کشف حقیقت کم و بیش در همه انسانها وجود دارد و انسان باید این احساس را تقویت کند. این استعداد که تحت عنوان استعداد عقلانی هم مطرح است معمولاً به عنوان مزاحم و یک مانع دینی مطرح می‌شود. گویا انسان متدین برای حفظ دینش باید عقلش را بکناری نهد. اما اسلام برخوردش با استعداد عقلانی، همواره طرفداری از آن بوده است.

انسانی که از عقل بی‌بهره باشد، مغزو جوهر انسانیت را فاقد است و خیر و بهره‌ای در وی نیست اهمیت عقل به حدی است که در حدیثی، امام (ع) می‌فرماید خدا دو حجت دارد، حجت ظاهر که انبیاء و اولیاء الهی اند و حجت باطن که عقول مردم است. در اسلام هر جا که جاهل کوبیده شده است، غالباً جهل در مقابل علم نیست، بلکه جاهل به معنی ضد عاقل است. عاقل کسی است که از خودش فهم و قدرت تجزیه و تحلیل دارد و جاهل کسی است که فاقد آن است. چه بسا عالمهایی که علم دارند ولی جاهل اند. یعنی محفوظات دارند اما قدرت تجزیه و تحلیل و استنباط ندارند. در نهج البلاغه از عقل و علم به دو نحو تعبیر شده است. گاهی وقتها به علم گفته‌اند، عقل مسموع و به عقل، عقل مطبوع گفته‌اند و گاهی به عقل گفته‌اند علم مطبوع و به علم گفته‌اند، عقل مسموع و بر اساس این تقسیم

*** عزت خواهی، شرافت خواهی و کرامت نفس خواهی، در عمق وجدان و فطرت بشر وجود دارد. اهتمام به این خودی و زنده کردن این خود با مبارزه کردن با آن خود، هر دو به سوی یک هدف است.**

فرموده‌اند که عقل مسموع و علم سمی و اکتسابی آن وقت مفید است که علم و عقل مطبوع و آن علم فطری به کار افتد.

رابطه تعلم و تعقل

تعلیم عبارتست از یاد دادن و یاد آموزش دادن و این همان فراگیری است. یعنی افراد از یکدیگر می‌آموزند. تعقل یعنی تجزیه و تحلیل و قدرت استنباط. عقل و علم باید با یکدیگر توأم باشد. یعنی انسان متفکر اگر اطلاعاتش ضعیف باشد مثل کارخانه‌ایست که ماده خام ندارد یا ماده خامش کم است، قهراً نمی‌تواند کار بکند و محصولا تن اندک خواهد بود. حضرت کاظم (ع) در روایتی می‌فرمایند: یا هشام نم بین ان العقل مع العلم، یعنی عقل و علم باید توأم باشد. لذا علم برای عقل نقش مواد خام را دارد. در قرآن آمده است که «وتلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون» یعنی ما این مثل‌های تاریخی را ذکر می‌کنیم اما درک نمی‌کنند اینها را مگر عالمان. نتیجه آنکه انسان ابتدا باید عالم باشد، مواد خام را فراهم کند و بعد عقل آنها را تجزیه و تحلیل نماید. لهذا اگر ما عقل قوی داشته باشیم، مثل بوعلی سینا، و تاریخ را هم قرآن بگویند که عبرت بسیار خوبی است، ولی از تاریخ اطلاعاتی نداشته باشیم، عقل من چه می‌فهمد؟ یا به ما

* گناهان مثلشان، مثل

اسبهای چموش است که اختیار را از دست سوارکار می‌گیرد و مثل تقوا مثل مرکبهای رام است که سوارکار اختیار مرکب را دارد نه مرکب اختیار سوارکار را.

بگویند در تمام این عالم تکوین، آیات الهی و نشانه‌های خدا هست، عقل من هم از بهترین عقل‌ها باشد اما من از مواد به کار رفته در این ساختمان بی‌اطلاعم، با این عقل، چه چیزی را درک می‌کنم؟

پس باید با علم آنها را کشف و با عقل درک کرد. در حقیقت، علم مقدمه است تا عقل با تجزیه و تحلیل بر روی مواد آن، به رشد برسد. به قول استاد، در آموزش و پرورش، رشد فکری دادن به متعلم، به شاگرد، به کودک، به بزرگ و به جامعه بایستی هدف قرار بگیرد. اگر همتش بر این قرار گیرد که فقط بیاموزد و حفظ کند نتیجه‌ای نخواهد گرفت.

موانع تعقل

* تقلید و یا پیروی کورکورانه از راه و روش گذشتگان، حالتی ضد عقل است و مبارزه قرآن با تقلید و به اصطلاح سنت گرایی، مبارزه‌ای است به عنوان حمایت از عقل

* عدد، و آن همرنگ شدن با جماعت است. به حدی که در تاریخ بوده‌اند علمایی که از ترس تهمت و یا بخاطر حفظ جان و... عقاید خویش را به راحتی ابراز نمی‌کرده‌اند و در صورت ظاهر کردن، سابقه آن را به دانشمندان مقبول جامعه، نسبت می‌داده‌اند. اما به هر حال قرآن کثرت را مذمت کرده و آن را معیار نمی‌داند.

امام (ع) در ضمن روایتی می‌فرماید: اگر همه عالم بگویند چیزی که در دست نوست، گردوست و تو خود می‌دانی گردو نیست، تحت تأثیر واقع نشو.

* قضاوت‌های مردم، ارزیابی مردم از انسان، نباید ملاک کار، و اندیشه‌ی وی قرار گیرد.

* حکومت تلقینات اجتماعی، توصیه قرآن به مسئله آزاد بودن و آزاد کردن عقل از حکومت تلقینات محیط و عرف و عادت است و به اصطلاح امروز از نفوذ سنتها و عادات اجتماعی.

* به حساب نیآوردن آینده، در تربیت‌های اسلامی، تکیه می‌شود که در زمان حال حبس نباشید و به آینده وعواقب و لوازم کار و نتایج نهایی امور دقت داشته باشید. این همان چیزی است که تحت عنوان تدبیر در متون اسلامی مورد بحث است.

خواص عقل

تجزیه کردن و غربال کردن سخن

فرق است میان اینکه گفته شود که سخن درست را بگیری و سخن نادرست را نگیری و اینکه گفته شود سخن را تجزیه کنید. یعنی انسان عناصر درست یک سخن را بگیرد و عناصر نادرستش را الغا کند و اینقدر تشخیص داشته باشد که بگوید از این سخن این قسمتش درست است و این قسمت نادرست. این همان معنای دقیق نقد و انتقاد است که در روایات به مسلمانها دستور می دهد، نقاد کلام باشد. اینکه پیامبر فرمود کفی بالمرء جهل ان محدث بكل ماسع (برای جهالت انسان همین بس که هر چه می شنود، نقل کند)، آنگونه که گفتیم جهل در اینجا و در غالب احادیث در مقابل علم نیست در برابر عقل است، یعنی بی فکری نه بی علمی

پرورش اراده اخلاقی

اصطلاح اراده اخلاقی ظاهراً در کلام فیلسوفان مغرب زمین مانند کانت و روسو مطرح شده است و همان چیزی است که از آن به تسلط بر نفس و مالکیت نفس تعبیر می کنیم استاد درباره اراده می گویند: بعضی ها مرتکب این اشتباه اند که اراده را از مقوله داشته اند و خیال کرده اند میل شدید همان اراده است. اراده قوی و نیروی دیگری است در انسان که وابسته به عقل انسان است، برخلاف میل که وابسته به طبیعت انسان است. میل از نوع کشش و جاذبه است که اشیاء مورد نزاع و نیاز انسان را به سوی خدا می کشند و هراندازه که میل شدیدتر باشد، اختیار از انسان مطلوبتر است. برعکس، اراده نیرویی درونی است. انسان با اراده خودش را از تحت تأثیر نیروهای بیرونی خارج و مستقل می کند. اراده هر مقدار که شدیدتر باشد بر اختیار انسان افزوده می شود و انسان بتر مالک خود و کار خود و سرنوشت خود است. تربیت این بعد آفقد راهمیت دارد که در میان مکاتب تربیتی دنیا هم، اعم از الهی و مادی، مکتبی نیست که بگوید، تربیت و تقویت اراده یعنی چه؟ و همه بر ارزش و پرورش آن تأکید دارند.

پرورش حس پرستش

استعداد نیایش و پرستش از استعداد های خاص انسانی شمرده می شود. عده زیادی هم از محققین و روانشناسان وجود استعداد نیایش و پرستش را به عنوان حسی اصیل در انسان پذیرفته اند. در متن اسلام به عبادت و به آنچه که واقعاً روح نیایش و پرستش

است. یعنی به رابطه انسان و خدا، محبت و رزی به خدا و انقطاع به سوی ذات پروردگار اهمیت فراوان داده شده است و قطعاً برای پیدا شدن یکی از ارکان تربیت اسلامی باید این حس در ما پرورش پیدا کند.

پرورش استعداد هنری

اسلام نه تنها مخالفتی با جمال و زیبایی ندارد و با این حس، به مبارزه برخاسته، بلکه آنرا در حدود شرع تأیید هم کرده است. در کافی بابی تحت عنوان الزینة و التجميل داریم و تجمل همان خود را زیبا کردن است. اسلام به هنرهائی همچون، زیبایی بیان در حد عالی توجه کرده است و معجزه قرآن، زیبایی کلام آن است. البته آنجا که اسلام برخی هنرها را مانند موسیقی و رقص و مجسمه سازی منع کرده، از آن رو بوده که به این وسیله خواسته از عقل انسان حراست و حفاظت کند.

پرورش جسم

برخی تن پروری را با نفس پروری یکی دانسته اند و لذا هر دو را یکجا گویده اند. در حالیکه تن پروری به معنی صحیح خود یعنی پرورش جسم و تقویت قوای جسم، نه تنها مذموم نیست، بلکه ممدوح نیز هست. و لذا فلسفه بسیاری از دستورات از قبیل نظافتها، غسلها و بهداشتها از یک جنبه به عنایتی که اسلام به پرورش و تقویت و نظهر تن دارد، باز می گردد. اما نفس پرستی، شهوت پرستی است که اتفاقاً جسم را فرسوده و مریض می کند و باید با آن سخت مبارزه کرد. البته همانگونه که بحث شد، استعداد جسمانی یکی از استعداد های انسان است. برای همین هم کسی که تمام همش تقویت جسم است، کارش صحیح نیست و عیب آن این نیست که جسمش را تقویت کرده بلکه نقضش در این است که سایر ابعاد و استعداد هایش را مهمل گذارد است. به هر ترتیب در تربیت اسلامی، مسئله پرورش جسم جزء اصول تعلیم و تربیت، مورد توجه است.

عوامل تربیت

انسان موجودی است دارای ابعاد مختلفه و هر بعدی با یک یا چند عامل از به فعلیت در می آید و از اینرو اصطلاحاً چیزی که باعث شکوفا شدن ابعاد انسان



می شود، عامل نام دارد. استاد بزرگوار برخی از عوامل را مشخص کرده اند که چه بعدی از وجود انسانی را تربیت می کند، و برخی دیگر را ذکر نکرده اند، تنها به عنوان عامل تربیت از آن نام می برند.

عواملی را که ایشان از آن بحث می کنند، عبارتست از:

۱- روح علمی:

به نظر می رسد این عامل، بعد حقیقت جوئی را در انسانها تقویت می کند. گرچه در بحث از حقیقت جوئی، تعقل هم با آن مفهوم در آمیخت و یکجا بحث شد، اما ایندو به یک اعتبار دو چیزند. حقیقت جوئی گرایش است و تعقل ادراک، لازم به توضیح است که انسان در تقسیم بندی کلی دارای دو بعد ادراکی و گرایشی است و تعقل مرحله ای از مراحل ادراک است در حالی که حقیقت جوئی همانگونه که از نام آن هویدا است، گرایش انسان به کشف حقیقت است. عامل تربیت گرایش به حقیقت جوئی، روح علمی نام دارد. و مقصود از روح علمی، روح حقیقت جوئی، روح بی غرضی و طبعاً روح بی تمصبی، روح خالی از جمود، و غرور است.

۲- تفکر:

فکر کردن از نظر منطقی سیر ذهن از مجهول به معلوم و ترتیب و تنظیم معلومات و در نتیجه کشف مجهول است. این عامل، عقل را شکوفا می کند. از این عامل از جنبه های مختلف در متون اسلامی بحث شده است. از آن جمله، تفکر در خلقت، در تاریخ و درباره خود.

۳- تقوا و تزکیه

تقوا و تزکیه موجب پرورش اراده انسان می گردد و اراده را آماده می سازد برای بکار بستن. علی (ع) آنگاه که درباره گناهان سخن می گویند، تعبیرشان این است: گناهان مثلشان، مثل اسبهای چموش است که اختیار را از دست سوارکار می گیرد و مثل تقوا مثل مرکبهای رام است که سوارکار اختیار مرکب را دارد نه مرکب اختیار سوارکار را.

تربیت به معنی پرورش استعدادهاست پس باید استعدادهای انسانی را شناخت و برخوردار اسلام را با استعدادهای انسانی بررسی کرد.

۴- عبادت:

همانگونه که تفکر، قوه عاقله را بارور می سازد و تقوا و تزکیه نفس، نیروی اراده را تقویت می کند، عبادت نیز برای تقویت عشق و علاقه معنوی و ایجاد حرارت ایمانی در انسان است. استاد در متن کتاب برخی عبادتها همچون نماز را مطرح کرده و ابعاد مختلف سازندگی این عبادت را توضیح می دهند. از جمله مردم در نماز، درس مسالمت جوئی و صلح جوئی با مردم را فرا می گیرند، هدفدار حرکت می کنند، رعایت حقوق را می آموزند، ضبط نفس و کنترل بر احساسات و اعمال تجربه می کنند و به نظم و دقت و توجه به وقت و عمر ارزش می نهند.

۵- جهاد:

انسان قسمت های مختلفی دارد و هر قسمت با عاملی ویژه، به کمال می رسد. به عنوان مثال با آنکه محبت به اولیاء حق، عامل بسیار بزرگی است، اما تنها محبت به اولیاء الهی، نمی تواند جانشین همه چیز شود. در انسان خامی ها و پختگی هائی است که با عوامل دیگری به پختگی می رسد. از جمله عواملی که مانند ازدواج جانشین ندارد، جهاد است. امکان ندارد آدمی که جهاد کرده با آدمی که به جهاد نرفته، از نظر روحیه یکسان باشند. پیامبر در حدیثی جنگ و جهاد را عامل اصلاح اخلاق و اصلاح نفس خوانده است و می فرماید کسی که جهاد نکرده و یا آرزوی جهاد کردن را در سر نپروانیده باشد، در روحش شعبه ای از نفاق وجود دارد.

معاشرت بانیکان:

اصولاً انسان هر قدر هم سعی کند که از دیگران اثر نگیرد، باز کم و بیش اثر خواهد پذیرفت. چه رسد به آنکه به شخص یا

اشخاص، علاقمند هم باشد.

و بالاتر از این حد، وقتی است که حالت ارادت و عشق و شور نسبت به شخص به انسان دست دهد، که در این صورت نه تنها صفات محبوب را کسب می کند بلکه حالات ظاهری شخص هم تا حد زیادی شبیه به محبوب و معشوقش خواهد شد. به قول استاد «ارادت و شفیقتی به یک شخص بالاترین و بزرگترین عامل است در تغییر دادن انسان، ارادت اگر بجا بیفتد، انسان را فوق العاده خوب می کند و اگر هم نابجا بیفتد آتشی است که آدم را آتش می زند.

کار:

کار از جمله عواملی است که در عین تأثیر فراوان بر روی جنبه های مختلف شخصیت فرد، خیلی کم به آن توجه شده است. انسان اینطور خیال می کند که کار معلول و اثر انسان است و بنابراین تربیت بر کار مقدم است. اما این درست نیست، هم تربیت بر کار مقدم است و هم کاربرد تربیت هم انسان سازنده و خالق و آفریننده کار خودش است و هم کار و نوع کار خالق و آفریننده روح و جگونی انسان است. کار اجتماعی و شغل نه تنها وظیفه ای اجتماعی است بلکه اثرات همه جانبه ای بر جسم و روان انسان دارد.

کار قوه خیال را تمرکز می بخشد. و ذهن را منطقی می کند. کار بخصوص اگر مورد علاقه انسان باشد، استعداد ابتکار و خلاقیت را توان می بخشد. کار قلب انسان را خشوع داده و دقیق می کند. کار بخصوص حرمت اجتماعی بهمراه دارد و پیامبر اگر به کسی بر می خورد که کاری ندارد، می فرمود از چشم ساقط شد.

۸- مراقبه و محاسبه نفس:

این عامل در مکاتب غیر الهی، اساساً مطرح نیست، مراقبت معنایش این است که با خود مانند شریکی که اطمینان به او نداری معامله کنی، همیشه باید مواظبش باشی، مثل بازرسی که در اداره ای هست. اهمیت این عامل به حدی است که ائمه (ع) فرموده اند، کسی که در شبانه روز یکبار از خود محاسبه نکند، از ما نیست.